



سخن ناصر خسرو

از نظر سبک و دستور زبان

دیوان

-۵-

۲۱ - «می» پیشوند فعلی در فعل مضارع :

از ایمان کن وز احسان نردبانست !
اگر بر آسمان می رفت خواهی
گر می بگرد خواهی تدبیر کار خویش
بس باشد ای بصیر خردمر تور اوزیر !
بودش^۱ همی ز بهر چه باشد ، بدین زحیر !
ورمی بگرد خواهند این زندگان همه
چومی خورد خواهی بخیر چه آزایی ؟

۲۲ - فاصله «می» با فعل :

از خرد بر خویشتن لعنت چر اداری روا ؟
چون؟ نیندیشی که می بر خویشتن لعنت کنی
در این خانه بر آمد سال هفتاد !
توتا می باد پیمایی شب و روز
گر بچشم تو همی تافته مسار آید !
کیسوی من بسوی من بدو^۲ ریحان است
سوی من باری می ناخوش و خوار آید !
گر عزیز است جهان و خوش زی نادان

آقای دکتر محمود شفیمی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴، از پژوهندگان

دانشمند معاصر .

چوماهی بسینه درون جان تو
 گل کان همی تازه شد، روز روز
 عدل کن باخویشتن تا سبز پوشی در بهشت
 آنچه حجت می بدل بیند نبیند چشم تو
 گر ندیدی عرش را و حاملان عرش را
 با سبکساران از آل مصطفی چیزی مگوی
 می بکار آید هر چیز بجای خویش
 کشتی است جهان ، چورفت رفتی تو
 چه سود است از این بند ، چو دیورا تو
 یکی نان دهی خلق را می ، ولیکن
 ۲۳ - «ب» تاکید در فعل :

ورعاریتی بازستانند ، تورخ را
 میان عالم علوی و سفلی
 زدشمن رست هر کوجست ، لیکن
 مادری هرگز چون تو (دنیا) بندیدستم

چنان می زبهر رهایش ۴ قید !
 کتون هر زمان می فرو پژمرد !
 عدل از ایراخاک را می سبز چون مینا کند !
 با درازی مرسخن را زان همی پهنا کند !
 تا بگردش بر ، چسان همواره می جولان کنند !
 زانکه این جهال خود بی ابر می باران کنند !
 نرمی از آب و شخودن ۵ ز شخار ۶ آید !
 ور می نروی طمع از او بگسل :
 بجان و تن خویش می بر گماری ؟
 اگر شان یکی نان دهی جان ستانی !

برعاریتی هیچ بمخرایش و بمخروش !
 با ستادن نه کاری هست آسان !
 از این دشمن بجستن نیست رستن !
 نیستمان یا تو ونه بی تو مگر خواری !

۲۴ - حذف «و» عطف یا تبدیل آن بضمه (در کلمه های مختوم به «ه» مختفی) :

از بهر طیلسان و عمامه و ردا شده است !
 تورا بهر کس نامه و پیام باید کرد ؟
 تا بدو بتوانی از میوه و شراب دین مزید ؟
 وقت بهار شاد بسبزه و گیاه شدم !
 زی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدم !
 هردو بنده تو هست زاینده و عقیم !
 ای ستمگر برتن بیوه و یتیم !
 در کرد بدست و کرد برگردن !
 نماند اندر خراسان بد فعالی !
 جدا ناراز دود و از دود نار !

بر این بلند منبر بابانک قیل و قال
 چرا چوسوی تو نامه و پیام نفرستد
 کام را از گرد بیباکی بآب دین بشوی
 وقت خزان بیاد رزان شد دلم فراخ
 از مال شاه و میر چونو مید شد دلم
 زاده وزاینده چون گوید کی است !
 جور بر بیوه و یتیم خود مکن
 از گوهر و در و مخنقه ۸ و یاره ۹
 بمن ناکرده قصد خواسته و خور
 نگه کن بسالسه و با پرو بین
 ۲۵ - قلب حروف :

نه آب روان و نه باد بزان را
 در باغ بلاغت ، بزان شمالم !
 خشک و نگونسار و سقط قامت است !

نه فرسودنی ساخته است این فلک را
 بردشت فصاحت مطیر ۱۰ میغم
 سرو همی والد ، اگر چند ۱۱ خار

باشگونه کرده عالم پوستین
که کرد بهین کار بجز بهین کس ؟
مردمی ورزو هگرز آزار آزاده مجوی
خط ایزد را نفسر سایسد هگرز

۲۶ - «ك» تصیغر در معنی تحسب یا تحقیر :

تساتو نیایی نمایند هیچ
هیچ مشوغره گراو باش را
در مدینه علم ایزد جغدگان راجای نیست
اندر محال و هزل زبانت دراز بود
صحبت کودك ، ساده زنگ را مالك ۱۳
فرمانبر و بنده است تورا حجر كك تو
هر گه که تورا باید در حجر كك خویش
با پشت چو حلقه چند گویی
زینهار ظن مبر که چنین مسکین
رفتند به جله یار کانت ،

۲۷ - نمونه‌یی از اصطلاحها و تعبیرها :

الف - بریخ نوشتن = کتابه از کار ناپایدار کردن :

بریخ بنویس چون کند وعده
گفتار محال و قول بنامش را !

ب - خویشان را حذر کردن = خود را بر حذر داشتن :

توزوغای عامه يك چندی
خویشان را حذر کن و مشتاب !

ج - دست پیش کردن = دست دراز کردن :

مکن دست پیشش اگر عهد گیرد
از ایراکه در آستین مار دارد !

د - امروز روز = روزی چون امروز - چنین روزی :

از غم فردا هم امروز ای پسر بی غم شود
هر که در امروز روز اندیشه فردا کند

ه - درازا پهنا کردن = کوتاه کردن :

آنچه حجت ۱۴ می بدل بیند نبیند چشم تو
با درازی مرسخن رازان نمی پهنا کند ؟

و - راه بده بردن = روبراه بودن ، موجه و معقول بودن :

از مرگ کس نجست بچاره ، مگوی
بیهوده‌یی که آن نبرد ره بده !

ز - گربه شانه کردن = شوخی و بازی کردن :

تنك فراز آمده است حالت رفتنت
سود نداردت کرد گربه شانه !

راد مردان بندگان را گشته رام !
حلاج نبافد هگرز دیبا !
مردم آن رادان که زو آزاده را آزار نیست
گشت دهر و کاپنات و سامکات ۱۲

دخترکان ، رویکها از حجاب !

چند گهک نعمت یا دولت است !

جغدگان از شارسانها قصدزی ویران کنند

واندر زکات دست وانگشتکان قصیر !

نیز کرده است تورا رخصت و داده است جواز

خواهی سوی بحرش برو خواهی بسوی بر !

يك نعمت از این حصن برون برز یکی در

وصف سر زلفك معلق ؟

اندر فراق زلفك مشکینم !

بسیچ تو راه را عیلا ! هین !

چون دید خردمند روی کاری
 ح - بدست کردن = بدست آوردن :
 راست چو چیزی بدست کرد وقوی گشت
 خیره نکند گوبه را بشافه !
 ط - خون بملون شستن = زشتی را بزشتی جبران کردن :
 گرتو بوی بنگری چوشیر بغرد !
 چون ؟ می فروشی آنچه خریدستی ؟
 ی - بمردش مردن = مرد دانستن :
 خونی ز خون ز بهر چه می شویی ؟
 آن را که چنین زنیش (دنیا) بفریبد
 شاید که خورد بمردنشمارد !
 یا - بکس شمردن = کسی دانستن - کسی شمردن :
 برآیم برهائیه مردمی
 مراین ناکسان را بکس نشمریم !

دنباله دارد

۱- اسم مصدر شینی از بودن ۲- یعنی چرا ؟ ۳- «ب» حرف اضافه در معنی شباغت
 ۴- اسم مصدر شینی از رهیدن، نجات ۵- شخودن = خراشیدن ۶- شخار یعنی نوشادر (نشادر)
 ۷- از مصدر مزیدن یعنی چشیدن ۸- مخنقه یعنی گردن بند قلاده ۹- یاره یعنی دستبند،
 ۱۰- مطیر یعنی بارنده ، میخ مطیر = ابر بارانی ۱۱- اگر چند در معنی اگر چه ۱۲- مامک
 یعنی بلند و مرتفع ۱۳- اعتراض بمذهب امام مالکی ۱۴- لقب حکیم ناصر خسرو ، حجت
 جزیره یا ناحیه خراسان بود ، بمذهب اسماعیلی و از طرف خلیفه فاطمی

پرخوری

ترا خورد بسیار ، بگزایدت ، وگر کم خوری ، زور نغزایدت
 مکن در خورش ، خویشتن چارسوی چنان خور ، که نیز آیدت آرزوی

فردوسی طوسی قرن چهارم